

پیامدهای توسعه به روایت سرمایه‌داری
و زوال فقر



هنگامی که بینوایی فقر را از صحنه
بیرون می‌راند

مجید رهنما

ترجمه: حمید جاودانی

سرشناسه	: رهنما ، مجید ، ۱۳۰۲ -
عنوان و پدیدآور	: هنگامی که بینوایی فقر را از صحنه بیرون می‌راند / مجید رهنما ؛ ترجمه حمید جاودانی .
مشخصات نشر	: تهران ؛ موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی ، ۱۳۸۵ .
مشخصات ظاهری	: ج : ۴۰۲ ص .
شابک	: ۳۰۰۰۰ ریال ۸ - ۱۵۲ - ۳۳۸ - ۹۶۴
یادداشت	: فیبا :
یادداشت	: عنوان اصلی ، c 2003 ، Quand la misere chasse la pauvreté : essai
یادداشت	: بالای عنوان ؛ پیامدهای توسعه به روایت سرمایه‌داری و زوال فقر .
یادداشت	: واژه‌نامه .
یادداشت	: کتابنامه ، ص ۳۷۹ - ۳۹۰ ، همچنین به صورت زیرنویس .
مندرجات	: مندرجات ، ص [۲۲] - ۲۱۰ کتاب نخست باستان‌شناسی فقر . - - ص [۲۱۴] -
عنوان دیگر	: ۳۷۹ گسست بزرگ ؛ بینوایی های مدرن در یورش به فقر .
موضوع	: پیامدهای توسعه به روایت سرمایه‌داری و زوال فقر .
شناسه افزوده	: فقر
شناسه افزوده	: جاودانی ، حمید ، ۱۳۳۶ - مترجم .
رده‌بندی کنگره	: موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی .
رده‌بندی دیویی	: ۹۶۱۳۸۵ ر ۷ ف / HC ۷۹
شماره کتابخانه ملی	: ۳۶۲ / ۵
	: ۳۶۲۵۵ - ۸۵ م



نام کتاب: هنگامی که بینوایی فقر را از صحنه بیرون می‌راند

تألیف: مجید رهنما

ترجمه: حمید جاودانی

ناشر: موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵

حروفچینی، الیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مدیریت چاپ و انتشارات موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

فروشگاه و نمایشگاه دائمی کتاب: خیابان کریمخان زند - استاد نجات‌اللهی شمالی - شماره ۲۶۸

تلفکس: ۸۸۸۴۶۳۴۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	سخنی با خوانندگان
۷	مقدمه
	کتاب نخست: باستان‌شناسی فقر
۲۳	فصل اول - در مسیر زندگی: حکایت مسیری شخصی
۲۳	۱- دوران کودکی
۲۹	۲- در صدد تغییر جهان
۳۳	۳- بازگشت به تجربه مستقیم
۳۴	۴- اندیشه‌های دیگر
۳۶	نگاه از «بالا» و نگاه از «پایین»
۳۷	یقین‌های دیگر نیز به زیر سوال رفت
۳۹	آخرین نکته پیش از به پایان رساندن این داستان شخصی
۴۱	فصل دوم - سیری در منابع: هنر زیستن در رویارویی با ضرورت
۴۳	به سوی باستان‌شناسی مهارت‌های زیستن
۴۴	حاشیه‌ای معنی‌شناختی
۴۴	جامعه بومی چیست؟
۴۸	۱- دورانهای پیش از زایش فقر
۵۱	کیفیت «عاشقانه» بخشش
۵۲	۲- جوامع باستانی و عصر هزبود
۵۵	۳- گوش فرادادن به اجداد پارسی و یونانی
۵۵	گزینش فقر، به نشانه ثروت
۵۷	زیاده‌جویی، منبع بالقوه فساد

۵۸	میراث افلاطون و ارسطو: پرهیزکاری و خودبستگی
۶۰	۴- در شرق پیش اقتصادی: سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد مسیح: تولد فقر
۶۱	فقر به مثابه فزونی و پرتو عشق
۶۴	پنج سده نخست و روح جمعی
۶۶	فقر: ثروت متعالی از نظر صوفیان
۶۸	۵- فقر در عصر نیازها
۶۹	اشتباه گرفتن فقر با بینوایی
۷۰	در حاشیه سده شانزدهم
۷۲	شکنجی برای ایجاد تمایل به کار در فقرا
۷۴	اندیشه نوین خوشبختی
۷۷	فصل سوم - دو مورد «فقرایی» که به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند: از سرخ‌پوستان کانادایی تا «پیاده‌رو نشینان» کلکته
۸۰	۱- در مناطق ویژه سرخ‌پوستان شمال کانادا
۹۵	۲- شور از نظر فقیرهای کلکته
۹۸	تاریخچه‌ای به نقل از جی سن
۱۰۷	فصل چهارم - تبارشناسی واژه‌ای سرسام‌آور: صفت توصیف-کننده فقر
۱۰۹	۱- واژه‌ها و زبانها
۱۱۰	زبانها و گویش‌ها
۱۱۶	۲- سه گونه زندگی در واژه فقر
۱۱۶	زمانهایی که همگان در یک زمان هم فقیر و هم ثروتمند بودند
۱۱۷	نخستین فقیران اسمی
۱۲۳	۳- نیاز به تعریف و طبقه‌بندی کردن غیرقابل تعریف

۱۲۴	گرایش به یکسان‌سازی فقیرها
۱۲۸	کوشش برای ارائه تعریف [از فقر]
۱۳۱	نیاز سودجویانه در طبقه‌بندی کردن
۱۳۶	طبقه‌بندی نوین فقر
۱۳۹	فصل پنجم - از فقر دسته جمعی تا فقر «دهکده جهانی» (سیاره‌ای): ساختاری اجتماعی از فقر مبنی بر مقصر شمردن فقیرها
۱۴۰	۱- آیا واژه فقر به واقعیتهای مربوط است؟
۱۴۳	ابعاد چهارگانه شالوده اجتماعی فقر
۱۴۶	۲- بازنمایی فقر در گویش‌های بومی
۱۴۸	۳- فقر در «زبان نوین» دهکده جهانی
۱۵۴	باز تعریف ثروت‌ها توسط «دهکده جهانی»
۱۵۶	کمبودها بر اساس باز تعریف «زبان نوین»
۱۶۲	«توسعه»: تاریخ یک واژه مرگبار دیگر
۱۶۷	فصل ششم - فقرهای خود خواسته
۱۶۸	۱- فقر خودخواسته: برگزیدن آزادی
۱۷۰	دلایلی سقراطی در برگزیدن فقر
۱۷۲	فقر، رمزی از خداوند
۱۷۶	۲- دیگر فقیرها و دیگر راه‌ها [طریقت‌ها]
۱۷۷	این راه شایستگی آن را دارد که لحظه‌ای بر آن تأمل کنیم
۱۸۱	راه یک قدیس مدرن
۱۸۳	۳- مشکلات وجودی برای انجام «گزینه‌ای خوب»
۱۸۵	۴- انتخاب «آزاد» در جوامع مدرن

۱۸۹	فصل هفتم - فقر همزیستانه: اصول اخلاقی ساده زیستی و همزیستی
۱۹۰	۱- صحنه‌های زودگذر
۱۹۲	برزیل، رورایما، ۲۰۰۲
۱۹۲	هندوستان، کلکته، آناندنگار (شهرک شادی)، ۱۹۷۱
۱۹۳	سنگال، داکار، ۱۹۹۰
۱۹۵	نیجریه، اویو، ۱۹۸۰
۱۹۶	پرو، دریک آیلو آندین
۱۹۸	مصر، قاهره (۲۰۰۱) - مشاهدات خواهر امانوئل
۱۹۹	هندوستان مقررات رفتاری در آشرام گاندی «پرورامندیر»
۲۰۰	۲- کتاب دعا
۲۰۱	جهان خُرد (عالم اصغر) بومی
۲۰۲	فقر بخشنده
۲۰۴	جوامع دینی (sociétés reli-gieuses)
۲۰۵	اقتصاد اخلاقی و اخلاق معیشتی
۲۰۷	میهمان نوازی
۲۰۷	چارچوب بندی نیازها
۲۰۸	پادزهر حسد
۲۰۹	۳- فقر همزیستانه، زیر تهدید «دمکده جهانی»
	کتاب دوم - گسست بزرگ: بینوایی‌های مدرن در یورش به فقر
۲۱۵	فصل هشتم - مفاهیم و اثرات گسست بزرگ: کالبدشناسی اقتصاد تولید کننده کمبودها
۲۲۰	۱- نقاب فزونی در خدمت منافع
۲۲۰	کمبود زایی

۲۲۱	کمبودهای طبیعی و کمبودهای ایجاد شده توسط جامعه
۲۲۴	گسست‌ها و جهش‌ها در دیگر قلمروهای زندگی
۲۲۶	تبدیل شدن نیازها به «سیستمی» با مدیریت نظام اقتصادی
۲۲۸	کالایی ساختن کار انسانی
۲۳۱	تمامی ارزش‌ها تاجد «ارزش تجاری» کاهش می‌یابند
۲۳۳	۲- چگونه نظام اقتصادی مبتنی بر فراوانی کمبود ایجاد می‌کند
۲۳۴	این خردورزی بر چه پایه‌هایی استوار است؟
۲۳۹	۳- تولید گرسنگی، عملی دستجمعی
۲۴۵	فصل نهم - تجدیدگرایی (مدون سازی) فقر: بینوایی و ویرانی از «معبود درونی زندگی انسان»
۲۴۶	۱- مدرنیزه کردن فقر
۲۴۷	تصویر و تبارشناسی انسان اقتصادی
۲۵۱	تانتال مدرن در برزخ وارونه مدرن
۲۵۵	تولید اجتماعی حسد
۲۵۷	فرایند سلب صلاحیت از فقیرها
۲۵۹	تنهایی نوین فقیر
۲۶۱	۲- فقر در محاصره تنگ بینوایی
۲۶۲	سرمشق «فقر ریشه دوانده در جان»
۲۶۵	وجه مشترک تمامی گونه‌های فقر
۲۶۷	۳- دنیای بینوایی
۲۷۰	بینوایی اخلاقی
۲۷۳	زنانه‌سازی فقر
۲۷۵	هنگامی که سیب زمینی با قدرت زنان تولید می‌شد
۲۷۷	آیا زن‌ها با جریان دوگانه اقتصادی - فناوری آزاد شده‌اند؟

۲۸۲	آیا او اشتباه کرده است یا او را گول زده‌اند؟
۲۸۵	فصل دهم - همنوع گالبله در جنگ‌های علیه فقر: باستان‌شناسی تحولات در زمینه کمک و نقاب‌های آن
۲۸۷	بخش نخست - کمک و مددکاری
۲۸۸	۱- مراحل یک فساد
۲۹۱	ابداع فقیر: نخستین فساد در ابراز همدردی
۲۹۲	ابزاری ساختن کمک: مرحله دوم فساد آن
۲۹۶	شکاف بزرگ و غیر دینی ساختن [عرفی ساختن] کمک
۲۹۸	«کمک»، در خدمت نظام اقتصادی
۳۰۰	۲- کمک به مثابه ابزار قدرتی نوین
۳۰۳	به سوی دولت فقر
۳۰۸	جایگاه حکومت حامی در دولت جدید فقر
۳۱۰	خواری و نگینی مدد جویان
۳۱۵	۳- کمک از نقطه نظر فقیرها
۳۲۰	بخش دوم - عملکرد [بیلان]
۳۲۰	۱- از سال ۱۵۰۰ تا سال ۲۰۰۱
۳۲۲	۲- نخستین کاشفان آمریکایی، فقیرها را در آمریکای لاتین کشف کردند
۳۲۳	۳- فقیران تمامی جهان پنج سده بعد
۳۲۶	۴- فقیران همیشگی از دید خودشان
۳۲۹	۵- کالبدشناسی جنگ‌های مدرن بر علیه فقر
۳۳۱	۶- چرخه باطل توهم‌ها و «سرخوردگی‌های بزرگ»
۳۳۵	۷- توهم‌ها و سرخوردگی‌ها در ارتباط با مفهوم توسعه

صفحه	عنوان
۳۳۹	فصل یازدهم - در مسیر ساده زیستی خودخواسته: پیش به سوی فقر باز آفرینی شده
۳۴۰	۱- نخستین درس‌ها از گذشته
۳۴۱	فقیرها را آسوده بگذاریم
۳۴۴	۲- وضعیت جهانی
۳۴۴	انسان در پرتو اقتصاد کلان
۳۴۶	دنیای ژرفاها و سایه روشن‌ها
۳۵۵	۳- به سوی شناخت و سرمشقی (پارادیمی) نوین
۳۶۵	گفتار پایانی
۳۷۵	سپاسگزاری‌ها
۳۷۹	«کتاب‌شناسی»
۳۹۱	واژه نامهٔ فرانسه به فارسی
۳۹۷	واژه نامهٔ فارسی به فرانسه

تقدیم به اندیشه ورزشانی که پیش از به داوری نشستن،
چشمی بسرای دیدن، گوش‌ی برای شنیدن و دلی برای مهر
ورزیدن دارند؛
آنانی که جان فقیرشان ریشه در اعماق دیرینه هستی و بشریت
دارد، و در عین حال، دل‌نگران فرداها نیز هستند.

حمید جاودانی

سخنی با خوانندگان

نوشتن، در آغاز کتابی که ثمره سیر و سلوک فقیری آزاده است، چندان آسان نیست. از زمانی که ذهنم مشغول برگردان این کتاب به پارسی شد، از آن پس همواره خود را در پیچ و خم مسیری می‌بینم، که ذهن آفرینشگر، و آبدیده به دانش و تجربه نگارنده توانمند این کتاب، با قلمی توانا آن را به تصویر کشیده است.

شاید اگر این مفاهیم را در جایی دیگر می‌یافتم؛ چنین بر دل نمی‌نشست. اما اثر حاضر، که حاصل تلاش علمی بیش از یک دهه صاحب نظری است، که نه تنها در کندو کاوی آکادمیک، بلکه با بهره‌گیری از حدود یک سده تجربه عملی و با اتکا به دیرینه‌ای دراز آهنگ، همپای تاریخ بشریت، به نگارش این اثر شگرف پرداخته است. علاوه بر آن عشق به بشریت و همسویی او با جهان هستی، و از دل برآمدن مفاهیم، در اثر گذاری و دلنشینی مطالب سخت کارگر می‌افتد.

مطالعه این کتاب، به سفری طولانی و پرمایه‌ای از اعماق تاریخ تا جهان کنونی می‌ماند که از پیچ و خم جوامع بومی تا سراب جامعه مدرن می‌گذرد، و دست کم می‌تواند چنین پنداره‌ای را در خواننده ایجاد کند، که می‌توان، به این تلاش شتابنده جامعه کنونی که آدمیان را به ستوه آورده و از پای می‌اندازد، به گونه دیگری نیز نگریست؛ و همه این تلاش بدین منظور است که آدمیان این فرصت اندک زندگی بر این کره خاکی، که به قول نویسنده فرانسوی: «زندگی به هیچ نمی‌ارزد، و هیچ چیز گرانبه‌تر از زندگی نیست»^۱ را با شیرینی همزیستی و عشق به عالم هستی و بویژه بشریت، که آفرینشگر خود را نیز به تحسین وامی‌دارد، به گونه‌ای بگذرانند که بتوان بر آن «زندگی» نام نهاد.

شاید این اثر، به نظر برخی، که سخت به ظواهر زندگی مدرن دل بسته‌اند، و اندیشه رقابت، به جای همدلی و همزیستی، در اعماق جانشان رخنه کرده است، قصه‌ای بیش نباشد، اما قصه‌ای که حوادث جهان کنونی آنرا به غصه‌ای بزرگ بدل ساخته است.

«سهراب»^۱، در شعر بی‌بدیلش «صدای پای آب»، این روایت را بخوبی به تصویر می‌کشد. جا داشت که تمامی شعر او را که حدیث دل‌کسانی است که «رهنما»، آنها را «جان فقیر» می‌نامد، در اینجا نقل کنم، اما بازخوانی شعر او را بر عهده صاحب‌دلانی می‌گذارم که «می-داندن شقایق چه گلی است!» و به چند مصرع از شعر بلند او بسنده می‌کنم:

[... من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن.

من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین.

رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.

هر کجا برگی هست، شوق من می‌شکفت.

[... هر کجا هستم، باشم،

آسمان مال من است.

پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است.

چه اهمیت دارد

گاه اگر می‌رویند

قارچ‌های غربت؟

من نمی‌دانم

که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است،

و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد.

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

واژه‌ها را باید شست.

واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد

چترها را باید بست،

کبوتر زیباست.

زیر باران باید رفت.
 فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد.
 با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت.
 دوست را، زیر باران باید دید.
 عشق را، زیر باران باید جست.
 زیر باران باید با زن خوابید.
 زیر باران باید بازی کرد.
 زیر باران باید چیز نوشت، حرف زد، نیلوفر کاشت.
 زندگی تر شدن پی در پی،
 زندگی آب تنی کردن در حوضچهٔ «اکنون» است.
 [...] صبح‌ها نان و پنیرک بخوریم.
 و بکاریم نهالی سر هر پیچ کلام.
 و پاشیم میان دو هجا تخم سکوت.
 و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی‌آید
 و کتابی که در آن پوست شبنم تر نیست
 و کتابی که در آن یاخته‌ها بی‌بعدند.
 و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت ببرد.
 و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون.
 و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت.
 و اگر خنج نبود، لطمه می‌خورد به قانون درخت.
 و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت.
 و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد
 و بدانیم که پیش از مرجان، خلائی بود در اندیشهٔ دریاها^۱ [...]

در پایان جا دارد، از دوست گرامی‌ام جناب آقای دکتر حسین راغفور، که سبب آشنایی من با این کتاب شدند، و نسخه اهدای نگارنده را برای ترجمه در اختیار اینجانب گذاردند، و همچنین از حمایت‌های فکری و معنوی ایشان در طول انجام کار سپاسگزاری کنم.

از مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی که فرصت انتشار این کتاب را فراهم آورده است و بویژه از جناب آقای غلامحسین فیروزفر، معاون محترم پشتیبانی مؤسسه و جناب آقای محمدحسین وجیهی‌نژاد که در سرعت بخشیدن به چاپ این اثر کوشش زیادی به عمل آوردند نیز سپاسگزاری می‌شود.

از همراهی و همکاری صبورانه و دقیق سرکار خانم فاطمه سادات ذوقی، که به رغم اشتغال فراوان، زمان فراغت و استراحت خود را در حروفچینی و صفحه‌آرایی این کتاب سپری کردند، سپاسگزاری می‌کنم.

بیشتر دوست داشتم که پیش از چاپ این اثر برگردان آن را برای استاد گرامی جناب آقای «دکتر مجید رهنما» بفرستم تا ضمن برخورداری از راهنمایی‌های ایشان، خطاهای ناخواسته احتمالی را به پایین‌ترین حد ممکن برسانم، که به رغم تلاش زیاد [از طریق دوستان و اینترنت] این کار میسر نشد. امید است که استاد این کار را کوتاهی و گستاخی تلقی نکند.

حمید جاودانی

اردیبهشت ماه ۱۳۸۵

این کتاب به سیمای پنج زن، که هر کدام به گونه‌ای در ژرفای این صفحات زندگی می‌کنند تقدیم می‌شود:

به «سوپریا»، دختر فقیری که عکس او در صفحه آغازین کتاب دیده می‌شود.

به لبخند هنام،

دخترک گمنام در (الشر) که در طی این کار همواره حضورش را احساس می‌کردم.

به یاد مادرم،

که برای من تجسم نماد سادگی و قناعت بود و فقرش روشنایی جاوید زندگی من است.

به مایا،

و تمامی آرزوهای این دختر جوان برای جهانی که تصویر رویاهای او بود؛

به آن^۱، ترنم رقص درخشان بخشش.

حضرت «بودا» از مریدان خود پرسید: «چه کسی در میان ما خود را مسئول سیر کردن گرسنگان می‌داند؟»^۱ این در حالی بود که گرسنگی در شراوستی^۲ پیداد می‌کرد.

«رانتاکار»، بانکدار، سرش را پایین انداخت و گفت: «خیلی بیش از ثروت من لازم است تا بتوان این گرسنگان را سیر کرد».

«جیسن»، فرمانده ارتش پادشاه گفت: «من با کمال میل حاضرم جانم را بر سر این کار بگذارم، اما غذای کافی در منزل من یافت نمی‌شود».

«داراماپال»، که مالک چراگاه‌های بزرگی بود، آهی کشید و گفت: «خدای باده‌ها، مزارع را خشکانده است، و من نمی‌دانم چگونه مالیات‌های پادشاه را بپردازم».

در این هنگام سوپریا، دختر فقیر به پا خاست و پس از ادای احترام به همگان فروتنانه گفت: من این بینوایان را سیر خواهم کرد.

- همگی با تعجب فریاد کشیدند؛ چگونه؟ چگونه امیدواری توانی آرزوهایت را به اجرا درآوری؟

- سوپریا گفت، من فقیرترین شما هستم و قدرت من در همین است. این گنج و این زیادت را، از در خانه‌های منازل شما پیدا خواهم کرد.

۱ - رابیندرانات تاگور، سبد میوه، در غزل پیشکشی (Gitangali)، بخش ۳۱، صفحه ۱۷۳.

این کتاب بیش از هر چیز، ثمرهٔ یک گفتگوی بی وقفه با خودم است. از زمانی که کلمهٔ «فقر» به حوزهٔ واژگان دوران کودکی من وارد شد، همواره و بدون وقفه راز و رمز آن را می‌کاویدم. در واقع فقر چیست؟ یک سازهٔ ذهنی، یک مفهوم یا یک واژه؟ یک روش زندگی، تجلی یک کمبود، یا نوعی رنج؟ آیا متضاد واژهٔ بینوایی است یا مترادف آن؟ آیا مدخلی مستبدانه است که کارشناسان آن را برای تمیز فقرا از غیرفقرا تدوین کرده‌اند، و یا حتی یکی از مرزبندهایی است که جامعهٔ فناپذیران را از قدسیان یا بزرگان را از «فقرای معنوی» جدا می‌سازد؟ در مورد شخصیت‌هایی که به صورت خودکامانه فقیر نامیده شده‌اند، آیا «الیکاتوری» است که از پهنِ شیطان ساخته شده (داستان روباه) یا افراد خوشبخت بی‌چیزی هستند که پاداش نهایی را در مرگ می‌جویند یعنی: دعوت شدگان بر سر سفرهٔ خداوند؟ هر کدام از این دو که باشند، لازم است که به حال خود رها شوند یا باید به کمک آنها شتافت؟ آیا واقعاً کمک به آنها امکان‌پذیر است و چگونه، آن هم در دنیایی که کمک‌ها اغلب به تهدید تبدیل می‌شوند و در بیشتر مواقع در خدمت بانیان آن است؟ در نهایت چگونه می‌توان افزایش شمار مردان و زنانی را که با بینوایی دست به گریبان هستند و شرایطشان رو به وخامت می‌رود تشریح کرد؟ و این در حالی است که برنامه‌های وسیع یاری‌رسانی به فقرا بدون وقفه افزایش می‌یابد و اقتصاد از ابزار لازم، دست کم، برای بقای آنها برخوردار است.

این کتاب که ثمرهٔ گفتگویی با صدای رساست، مدعی آن نیست که کار یک «متخصص» فقر است. این کتاب هیچ رشتهٔ علمی را در بر نمی‌گیرد، بلکه، پیش از همه نگاهی شخصی و پرسشی آزاد و باز در مورد جهانی پیچیده است؛ جهانی که در آن همین انسان‌هایی می‌زیند که برخی از آنها را ما، هر کدام به شیوهٔ خودمان فقیر می‌خوانیم. این کتاب در وهلهٔ نخست، در پی آن است که چشم‌اندازها و نقطه نظرات به دست آمده در طول یک زندگی را که به من یاری رسانده است تا به سکوت‌هایی گوش فرا دهم و به رمزگشایی زبانی که تا کنون برایم ناشناس مانده است، با خوانندگان سهیم شوم.

اگر چه، تا کنون من هرگز در تجربه فقر سهیم نبوده‌ام، اما در سایه دست کم پنج نوع فقر بزرگ شده‌ام. فقری که مادرم و پدر بزرگ صوفیم، به شیوه فقرای بزرگ عرفان فارسی برای خود برگزیده بودند. فقر برخی از فقرای محله‌ای که دوازده سال نخست زندگی را در آن سپری کرده بودم (زنان و مردان ساده‌ای که با دارایی اندک و مواد مصرفی کمی زندگی شرافتمندی را پشت سر می‌گذاشتند). فقر زنان و مردان یک جامعه در حال مدرن شدن؛ زنان و مردانی که حاصل کارشان به آنها هرگز مجال دنبال کردن نیازهای ایجاد شده توسط چنین جامعه‌ای را نمی‌داد. فقر برآمده از محرومیت غیرقابل تحمل جمعی از انسان‌هایی که دچار بینوایی خفت‌باری شده بودند. در نهایت، فقری که بیانگر فلاکت اخلاقی طبقات ثروتمند و برخی محافل اجتماعی است که در طول مسیر شغلی‌ام با آنها روبه‌رو شده‌ام.

همراهی با گونه‌های مختلف فقر موجب شده است که در من حساسیت خاصی در مورد دلایل این «کمبودها» و روش‌های مختلفی که قربانیان فقر، این کمبودها را درک می‌کردند و به گونه ذهنی، احساسی و عملی آن را می‌پذیرفتند، ایجاد شود. از سویی، من همواره، به گونه غریزی در جستجوی همراهی با افرادی بوده‌ام که در آنها روح فقر را کشف می‌کردم؛ بویژه افرادی که، به اختیار، از ساده زیستی بسیار حمایت می‌کردند.

با مشاهده روش زندگی و رفتار این گروه آخر توانستم خیلی زود به ایده‌ای دست یابم که در واقع هیچ کسی به دنبال فقر نیست و گفتمان مربوط به فقر خود خواسته، به هیچ حقیقتی مربوط نمی‌شود و تحلیل از فقر نه تنها بی‌معناست بلکه بیانگر آرمانشهر خطرناکی است که موجب می‌شود اراده فقر را برای خروج از وضعیتشان سلب کند، و امروزه تمامی این باورها غیرحقیقی و بدون هیچ بنیانی به نظر می‌رسند.

به طور مسلم، در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، نظرخواهی‌ها اغلب نشان دهنده آن است که اکثریت افراد ترجیح می‌دهند بتوانند درآمد‌ها و سرمایه‌هایشان را افزایش دهند تا اینکه زندگی خود را فقیرانه اداره کنند. اما این گونه پاسخ‌ها تنها تصویر ساده سازانه‌ای از حقیقتی بی‌نهایت پیچیده است. پرسش‌ها همواره چنان طراحی شده‌اند

که ثروت مادی را به عنوان یک هدف جلوه می‌دهند و نه به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف دیگر - و به مثابه تنها حامی در محیطی است که تمامی اشکال مختلف دارایی بی‌معنا شده‌اند. وانگهی، به استثنای مورد آسیب‌شناسانه و تجسم یافته در «هاریاگون» یا «شیلوک»، این هدف‌ها، که مورد ترجیح زنان و مردان است، بیشتر دارای ماهیت اجتماعی و انسانی، وجود شناختی و فرهنگی است تا ماهیت مادی.

این ابعاد مسئله موجب می‌شود تا دریابیم به چه دلیل جستجوی کمال درونی برای دستیابی به آزادی فردی، به عنوان مثال، فقرای معنوی را را داشته است تا از هرگونه وابستگی مادی اسارت‌بار سرباز زنند. از منظری دیگر، مسئله در جوامع «بومی»^۱ موجب می‌شود اعضای آن بتوانند با هم زندگی کنند و دارایی‌های خود را در فضایی همزیستانه تقسیم کنند. (alleu در قرون وسطی)، هر کس در جمع افرادی که دوست دارد و یا وابستگی است که با آنها داد و ستد می‌کند و بر روی آنها حساب می‌کند، ثروت فامیلی به صورت گسترده‌ای بر دست آوردن پول برتری داده می‌شود. برعکس چنانچه فرد ذره‌ای شده^۲ در جوامع مدرن برای محافظت خویش از تحولات غافلگیرکننده بد زندگی تنها به «ارزش» مادی تکیه می‌کند، به این دلیل است که او وابسته به محیطی است که در آن از مناسبات اجتماعی که اجدادش از آن برخوردار بودند، محروم است. به عبارت دیگر، چنانچه از این پس، جستجوی پول و یا منافع شخصی، نسبت به فقر همراه با همزیستی، به مثابه تنها ارزش مطمئن‌تر تلقی شود، نباید به هیچ وجه نتیجه گرفت که این ارزش جزئی از «سرشت طبیعی» جهان شمول است و بهتر است آن را ناشی از اثرات متزلزل‌کننده جوامع اقتصاد زده مدرن، بر روی بنیان‌های فقر همزیستانه تلقی کرد.

مشاهدات شخصی و مطالعاتم مرا به این باور رسانده‌اند که به هرصورت، در اعماق وجود هر انسانی و در ناخودآگاه جمعی، یک الگوی فقیرانه^۳ - تلاش برای یک

۱- Vernaculaire این واژه در بخش دوم توضیح داده شده است

2- Atomisé.

3- Archétype de pauvreté.

زندگی ساده، اما با ارتباطات غنی، وجود دارد و اینکه پول، تنها ارزش یک سند یمه را دارد که از فرد در هنگام بروز گرفتاری‌ها حفاظت می‌کند. در واقع، شمار اندکی از مردم، داشتن پول را به داشتن محیطی سرشار از عشق و اعتماد متقابل، ترجیح می‌دهند.

بر این مبنا، اغلب با این پرسش مواجه می‌شویم که: اگر جستجوی یک زندگی ساده و سرشار از روابط عاطفی نشانگر یک الگوی انسانی است چگونه است که در جهان مدرن، شمار اندکی از مردان و زنان، فقر را بر می‌گزینند؟ این پرسش، پرسش دیگری را نیز به دنبال می‌آورد که پیش از هر چیزی دغدغه طرفداران این اندیشه است و آن به رسمیت شناختن چنین الگویی، به نوعی به معنای در اولویت قرار دادن کیفیتی انسانی و قابل ستایش است، اما با خطر منحرف ساختن توجهات از اهدافی والاتر نخواهد بود یعنی، از میان بردن قطعی بینوایی و تهیدستی؟

امیدوارم در طی این رساله بتوان نشان داد که نه تنها باز شناسی الگوی فقر همزیستانه برای فهم توان و غنای فقرا در جهانی که بیش از پیش از سوی گسترش بینوایی تهدید می‌شود، مهم است، بلکه این بازشناسی، ما را در یافتن «راه‌حل‌های» ممکن و واقع‌گرایانه برای حل مسائل به وجود آمده نیز یاری می‌کند. مطالعه و تجربه شخصی من در مورد فقرا، مرا به این نتیجه دوگانه رهنمون ساخته است که به تفصیل، به تحلیل آن خواهم پرداخت.

گسترش عمومیت یافته بینوایی و تهیدستی، یک فاجعه اجتماعی کاملاً غیرقابل پذیرش است، بویژه در جوامعی که به‌طور یقین می‌توانند از آن جلوگیری کنند و آشوبی را که در دل هر یک از ما برمی‌انگیزند کاملاً قابل فهم و موجه است.

اما نمی‌توان با افزایش قدرت دستگاه‌های ایجاد کننده امکانات و تولیدات مادی، به فجایع پایان بخشید، زیرا دستگاه‌هایی که برای این کار به تکاپو افتاده‌اند، خود به گونه‌ای نظام‌مند، بینوایی ایجاد می‌کنند.

امروزه، لازم است به جستجو و فهم دلیل‌های بی‌شمار و عمیق این فاجعه پرداخت. چنین جستجویی در حال حاضر مرا وا می‌دارد تا نشان دهم تا چه حد تغییر

بنیادین روش‌های زندگی ما، بویژه در بازآفرینی فقر انتخابی، از این پس شرط لازم هرگونه مبارزه جدی بر علیه اشکال جدید تولید بینوایی است.

این تأملات مرا به سوی واقعیاتی دیگر نیز رهنمون ساخته است و آن عبارت از این است که از فقر و فقرها به‌طور عام سخن گفتن بیهوده است. همچنین، اشکال گوناگون فقر، که بندرت قابل مقایسه‌اند، مرا به طرح پرسش‌هایی واداشته است که پاسخی برای آنها نیافته‌ام. از جمله، درباره مفهوم فقر و غنا، بر مبنای معانی گوناگون و اغلب متضادی که برای این واژه‌ها داده شده است، در مورد رفتار جوامع انسانی در مقابل رنج‌ها و محرومیت‌های برآمده از بینوایی و تهیدستی، و بالاخره در مورد اختلال ایجاد شده توسط اقتصاد نوین در فهم فقرها و غناها که این پرسش‌ها به وسیله سه منبع تکمیل‌کننده تغذیه می‌شوند:

نخستین منبع، زندگی شخصی من است، زندگی سرشار از تجربیاتی که موجب شده است بتوانم با زنان و مردان از تبارها و نژادهای مختلف ملاقات کنم، بنابراین توانسته‌ام امور را از چشم‌اندازهای متفاوت ببینم. در تمامی این دیدارها، کوشیده‌ام یاد بگیرم نه تنها به آنها گوش فرادهم، بلکه همچنین هنر خوب پرسیدن را نیز به کار گیرم.

دومین منبع که در دسترس من قرار گرفت «زیارتی» بود که آرزو داشتم برای نزدیک شدن به اجداد دور و نزدیکم و تمام کسانی که به گونه‌ای، هر کدام به سهم خویش، در شکل‌گیری بینش شخصی من به فقرها نقشی داشته‌اند، انجام دهم. به یاری این سفر در طول زمان و جستجوی «باستان‌شناسی» بود که بویژه دریافتم فقری که ما از آن در جهان مدرن سخن می‌گوییم هیچ وجه مشترکی با واقعیت‌هایی که در توصیف این واژه در گذشته، در سایر فرهنگ‌ها ارائه شده است، ندارد.

بالاخره با سومین منبع، در طول سفرها در نقاط دنیا، آشنا شدم تا از نزدیک دریابم فقرا، که در محیط‌های بسیار متفاوت زندگی می‌کنند، چه درکی از شرایط خود دارند. در اینجا به دو سفرم اشاره می‌کنم، و بر احساساتم که بر ذهنم نقش بسته است

تاکید می‌ورزم. نخست سفری که مرا به دیدار سرخ پوستان^۱ شمال کانادا و دیگری به تماشای «پیاده رونشین»های کلکته کشاند.

سه بخش نخستین این کتاب، کاوش مرا در سه منبع یادشده توسعه می‌دهد و پژوهشم را در زمینه «باستان‌شناسی» تعمیق می‌بخشد.

فصل‌های چهارم و پنجم با مطالعه «تبارشناختی» کلمات که در ارتباط با فقر و شرایطی که اسم فقر و صفت مربوط به آن پدید آمده است، آغاز می‌شود و به تحلیل وجوه مختلف ساختار اجتماعی فقر می‌پردازد.

فصل‌های ششم و هفتم، به بررسی دو مورد از مشهورترین مقوله‌های فقرهای پیش از انقلاب صنعتی اختصاص یافته است. بخش نخست، به مطالعه «فقر خودخواسته» یا «فقر معنوی» اختصاص یافته است، که بیانگر انتخابی برای رهایی و برآمده از اندیشه‌ای والا از غنا است که در ذهن افرادی که دارای کیفیت‌های انسانی استثنایی هستند، یافت می‌شود. بخش دوم به تشریح «فقر همزیستانه» اختصاص یافته است و سعی می‌شود غنای عظیم موجود در جوامع بومی یعنی یادگیری زیستن با هم و ایجاد اخلاقی مبتنی بر عقل سلیم و همزیستی و ساده زیستی به تصویر کشیده شود. آنچه که این جوامع بدان نیاز دارند با «اقتصاد اخلاقی معیشتی»^۲ که در برنامه اجتماعی و فرهنگی تعریف و به اجرا گذاشته می‌شود، تأمین می‌گردد.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که یکی از ویژگی‌های این جوامع، گنجاندن نیازهای فردی و جمعی در عرصه توازن انسانی و محیطی است که به آن وابسته‌اند. همچنین، این نیازها همواره متناسب و هماهنگ با ابزاری است که هر جامعه برای برآوردن نیازها در اختیار دارد.

1- Amérindiens.

2- Economies morales de subsistance. این مفهوم در بخش پنجم توضیح داده شده است.

بخش دوم این اثر، مفهوم و آثار انقطاع شکاف تاریخی پدیده آمده توسط اقتصاد بازار و گرایش این اقتصاد بیش از پیش «ناسازگار»^۱ را از منظر برنامه‌های اجتماعی که موجب بی‌نشانگی فرهنگی‌ها و ملت‌هایی می‌شود که آن را ایجاد کرده‌اند مورد بررسی قرار داده است. در این بخش بازتاب خدمات این شکاف بر روی عناصر تشکیل‌دهنده گوناگون زندگی انسان، بویژه بر روی درک از نیازها و بر روی پدیده بی‌سابقه تولید اجتماعی این نیازها مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، اقتصادی که هدف اصلیش کاهش کاستی‌ها و نیل به فزونی است، دیری نخواهد انجامید که خود تولیدکننده اصلی نیازهایی خواهد بود که به وجود آورنده اشکال جدیدی از کاستی‌ها خواهد بود و در نتیجه دیری نمی‌پاید که بینوایی مدرنی شکل خواهد گرفت و این نیازها بیشتر از چنین اقتصادی ناشی می‌شود تا از اخلاق اجتماعی و اصول خاص جوامع همزیست.

تمامی این تغییرها به وجود آورنده «فقر مدرن» می‌شوند؛ شرایطی کاملاً نوین که توسط «اقتصاد زدگی»^۲ جوامع ایجاد می‌شود، یعنی وابستگی فزاینده به اقتصاد، از طریق افزایش نیازهای القا شده، نیازهایی که برآورده‌سازی آنها برای بخش گسترده‌ای از مردم بیش از پیش اگر نگوییم دشوار، غیر ممکن است. این نوع فقر قربانیان خود را بسادگی و به طور کامل دچار روایت مدرن عذاب «تانتال»^۳ می‌کند. یکی دیگر از نتایج این پدیده گسترش فقر در میان زنان است.

اقتصاد نوین که چهره تولیدی دوگانه دارد (تولید همزمان فراوانی و بینوایی) نوع بشر را گونه‌ای، به مشارکت در تولید اشکال نوین بینوایی سوق می‌دهد. نتایج بویژه سنگین این درگیری مستقیم یا غیر مستقیم تمامی کشش گران اجتماعی، در تولید بینوایی، یکی پس از دیگر بررسی خواهد شد.

۱- این مفهوم در بخش دوم توضیح داده شده است.

۲- Economisation، این مفهوم در بخش دوم توضیح داده شده است.

3- Tantal.

نگاه «باستان‌شناختی» در یاری‌رسانی به فقرا، موجب روشن شدن دگرگونی‌ها و تجربیات این مفهوم می‌شود، و بویژه باعث روشن شدن دگرگونی آن به یک «امداد رسانی خودمحور»^۱ می‌گردد که باعث تجهیز قدرت‌های مسلط به زرادخانه‌ای از «دستگاه‌های» جدید برای عملکرد بهینه «دولت فقر»^۲ می‌شود.

در این مورد، نظر خواننده را به تأمل درباره قدرت «مردم‌سالار» نوین و مفهوم و عینیت^۳ «حکومت مشیت‌گرا» در چارچوب روابط گسترده‌تر آن با سیستم‌های نوین نهادینه شده متکی به ساختار، جلب می‌کنم. در اینجا، جنبه‌های «مثبت» این دو الگوی نهادی نباید موجب نادیده انگاشتن روش‌های مبارزاتی فقر زدایانه‌ای شود که آنها به منظور خراب کردن الگوی فقر همزیستانه با پنهان‌سازی رفتارشان برای فقرایی به کار می‌گیرند که ساده‌زیستی آنها مورد احترام همگان است و بیشتر بر روی حفظ توازن‌های انسانی، طبیعی و تاریخی بنا نهاده شده است.

برخی پرسش‌های باز طراحی شده، که در انتهای این اثر ارائه می‌شود، به منظور فهم بهتر از سرنوشت «فقرای» عصر نوین و بررسی کاوشگرانه از راه‌حل‌های پیشنهادی در زمینه‌های متفاوت است.

اگر این کتاب برای ارائه آماری عملکردی از برنامه‌های بزرگ مبارزه با فقر می‌کوشد، هدف بزرگ‌ترش آن است که خواننده بتواند مسئله فقر را در زمینه عمومی عدم تعادل‌های بزرگی که زاییده سیستم تولیدکننده و بیش از بیش از هم گسسته، از منظر برنامه اجتماعی، بگنجاند. بویژه، این فرضیه را به پیش می‌برم که بر اساس آن، برای مقابله با فلاکت جهانی شده، انتظار ارائه راه حلی جادویی که از «بالا» می‌آید، بویژه از سوی نهادهای جامعه‌ای که تنها بر الزامات اقتصادی متکی است، توهمی بیش نیست.

امید واقعی به تغییر، تنها از نتایج حاصله از «انقلابی درونی» همراه با شکیبایی حاصل می‌شود؛ انقلابی با مشارکت فزاینده کنش‌گران اجتماعی که نگاهی نو به مسئله فقر

1- Aide autocentree.

2- Gouvernement de la pauvreté.

3- Etat providence.

و غنای خویش دارند. تنها این نگرش است که آنها را وا می‌دارد که نه تنها در تولید فلاکت مشارکت نداشته باشند، بلکه حتی موجب می‌شود که به کلیت منفعی که از رهگذر بازآفرینی سنت‌های بزرگ ساده زیستی و همزیستی حاصل می‌شود، پی ببرند و آن را با نیازهای زندگی مدرن تطبیق دهند.

بنابراین، فقرای عصر ما با مسائل بسیار متفاوتی دست به گریبان هستند از جمله، ضرورت‌ها و فلاکت‌هایی که امروزه با آن مواجه هستند، تفاوتی بنیادی با فلاکت‌هایی دارد که فقرای جوامع بومی با آن روبه‌رو بودند. برای بررسی این مسائل، ضرورت دارد که امور از یکدیگر جدا ساخت، زیرا جهان بیرونی فقر و جهان در برگیرنده «مبد درون»^۱ به دو جهان متمایز و در عین حال جدانشدنی تعلق دارند. چنانچه پذیریم که کنش‌های جمعی با ماهیت سیاسی و اقتصادی می‌تواند محدود کننده یا بازدارنده تولید فلاکت شود، باید پذیریم که این دو جهان بیش از هر زمان دیگر به یکدیگر متصل‌اند.

مثال بارز «فقر معنوی» ناظران را به این جمع‌بندی می‌رساند که تأمل بیشتری نسبت به این موضوع داشته باشند که غنای این مبد، گاه آزموده‌ترین شرایط خارجی را به چالش می‌کشاند. از سوی دیگر، چنانچه بدیهی بپنداریم که تولید فلاکت بیش از همیشه حاصل عمل تمامی کنش‌گران اجتماعی است، و همچنین بدانیم که این کنش‌های جمعی با اقدامات قانونی یا نهادی از سوی بالا یا خارج، مهار شدنی نیست، بلکه بر عکس نیازمند گسترش آگاهی هر فرد در سطح شخصی است، مسائلی که مطرح می‌شوند کاملاً متفاوت خواهد بود. به عنوان مثال، در چه شرایطی هر یک از ما حاضر است، در زندگی روزمره، در برابر بهره‌گیری از نیازهای اجتماعی تولید شده مقاومت کند، و روش زندگی مبتنی بر الگوی فقر را برگزیند؟ و چگونه باید عمل کرد تا بتوان مانع شد که تولید انبوه اشکال نوین فلاکت متوقف یا مانع پیشرفت جریانی شود که خود نیز انتخاب فقری مبتنی بر «ساده‌زیستی سعادتمندانه» را محدود و یا ممنوع سازد؟ در نهایت، در چه شرایطی مقاومت در برابر این جریان از شرایط اصلی برای دستیابی به روش زندگی جایگزین نیست؟

۱- این عبارت از R.M. McIver نقل شده است، فصل نهم ص ۲۰۹.

در این مرحله با پرسشی، مایلم بکوشم به تذکرات و ایراداتی که از سوی برخی از دوستانی مطرح شده است که سعی کرده بودند نقطه نظرات بسط داده شده در این کتاب را بفهمند، پردازم. «آیا دفاع از فقر به معنی ستایش از» بازگشت به عقب نیست؟ به عبارت دیگر، آیا هر گونه دفاع از فقر، مبتنی بر رومانسیسمی نیست که بیانگر دلتنگی نسبت به گذشته به سر رسیده است؟ و آیا نوعی نفی تمامیت میراث گذشته بویژه میراث «پیشرفت» نیست که تاکنون توجه لازم به آنها نشده و در عین حال با وجود برخی نشیب‌ها قابل اصلاح‌اند؟

در ارتباط با این موضوع، مایلم هر گونه ابهامی از میان برود. مشاهدات و نتایجی را که می‌کوشم در این گفتگو با سایرین در میان بگذارم، همواره بر این نکته تأکید دارد که بازآفرینی مستمر آینده ما، جزء جدانشدنی از احترام به گذشته است و میراث آن به دوران باستانی یا عصر روشنایی باز می‌گردد.

بنابراین، زیر پوشش این احترام که به نظر خطرناک می‌رسد باید منطقی دوگانه را پذیرفت که می‌کوشد به صورت پیش‌داورانه مفاهیم واژه‌های جلو و عقب (پیشرفت و پسرفت) را تعریف کند. زیرا جوامع مستعد یا جوامعی که شاهد زایش فقرهای همزیستانه بوده‌اند به همان اندازه جوامعی که در ایجاد انقلاب صنعتی نقشی داشته‌اند، چیزهایی برای آموختن به ما دارند. بنابراین برای ما بسیار مهم است که نگاهی باستان‌شناختی بر تمامی دستاوردهای این میراث مشترک داشته باشیم، تا بتوانیم آنچه را که می‌تواند غنابخش حال ما باشد، از آن استخراج کنیم.

اما بازگشت به گذشته به سر رسیده، هیچ مفهومی ندارد، این نوعی خودکشی است که نکوشیم تا دریابیم چگونه مردان و زنان متعلق به فرهنگ‌های گوناگون توانسته‌اند نیازهای خود را برآورده سازند؛ بدون آنکه فنون و ابزار مدرن را در اختیار داشته باشند. به عبارت دیگر آنها چگونه توانسته بودند با امکاناتی اندک و اغلب با لطافت بیشتری، رها از «نیازهای» به وجود آمده امروزی و رفع آنها توسط «دارایی‌ها» و «خدمات» که ما در اختیار داریم، براحتی زندگی کنند.

به علاوه، چرا نباید در صدد باشیم تا در یابیم به چه علت، به رغم تمامی «شگفتی‌های» به میراث رسیده از علم و فناوری نوین، وضعیت بد زندگی یا ادامه زندگی میلیون‌ها و بلکه میلیارد‌ها انسان، به جای آنکه پاسخی رضایت‌بخش از «دستاوردهای خوب» علم داشته باشند، بدتر شده است؟ چرا نباید برای نوع بشر «نیروی تغییر نیافته» آشکار شود؟

به این ترتیب، این سفر طولانی در زمان و مکان اهمیت عنصری اصلی و به عبارتی تغییر نیافته را برایم آشکار ساخت، اگر چه دگرگونی‌های عمیقی بر چهره آن دیده می‌شود، منظورم بزرگترین سرمایه‌ای است که از بشریت در درون هر یک از ما به ودیعه نهاده شده است، این هسته بشریت اصطلاحی است که «ریمون پانیکار»^۱ به کار برده و در درون هر یک از ما جای دارد و آن چیزی نیست جز آنچه که برخی از آن به عنوان خدا یا خدای کوچک و یا برخی دیگر از آن به عنوان وجدان، عقل، عشق و ... یاد می‌کنند. در چنین ترکیبی از انسان، در این «معبود درونی زندگی» است که تنها امید برای بازآفرینی حال واقعی وجود دارد؛ حالی که نه از ریشه‌های خود محروم است و نه توسط ابر ماشین‌های مجهز به هوش مصنوعی برنامه‌ریزی شده است. و این بر عهده انسان است، که پیش از هر نوآوری فنی، همچون گذشته، جایگزینی مناسب برای زندگی فردی و اجتماعی بیابد، جایگزین‌هایی که احتمالاً تاکنون هرگز بدان نیندیشیده‌اند، دقیقاً به این دلیل که، این جایگزین‌ها نه به گذشته به سر رسیده تعلق دارد و نه به آینده‌ای بیمار، بلکه به نیروی همواره پرشور آینده‌ای متفاوت تعلق دارد.

بنابراین، اگر قصد دارم آنچه را که نیروی فقرا در عرصه جوامع گوناگون ایجاد کرده‌اند، آشکار سازم، به منظور زندگی دوباره بخشیدن به گذشته‌ای «برتر» از حال داوری شده نیست، بلکه برای آن است، نشان دهم که درک و فهم این نیرو همچنان یکی از شرایط الزامی هر مشارکت هوشمندانه در تاریخ معاصر است و اگر فوریتی برای کاوش در گذشته به منظور بازآفرینی حال ما وجود دارد، به این دلیل است که این بازآفرینی بیش

از همیشه جلوه گر شده است. چرا که جهان معاصر، از نظر من، بر لبه چنان فاجعه‌ای قرار دارد که هر آنچه که درخور دوری از آن است باید دوباره ارزیابی شود. به یقین نخستین کنش برای هر یک از ما عبارت است از آگاهی یافتن از ظرفیت‌های کنش فردی ما و بازآموزی ساده‌زیستی اختیاری و همزیستی در تمامی فعالیت‌های روزمره‌مان.

آیا کمک‌رسانی به فقرا بدون داشتن یک اقتصاد شکوفا واقع‌گرایانه است؟ دومین پرسشی که به هنگام اندیشیدن در مورد ارتباط اقتصاد و فقر، دوستان از من داشتند این بود که وقتی «فقر» در بخش گسترده‌ای از جهان، اغلب به «عدم توسعه اقتصادی» نسبت داده می‌شود، چگونه می‌توان تأیید کرد که فقر از نتایج مستقیم قوانین اقتصادی است؟ به این پرسش بارها در طی این کتاب پاسخ خواهم گفت. اما مایل‌م ابتدا هرگونه سوء برداشت را از بین ببرم.

تأکید من بر اینکه اقتصاد مدرن یکی از دلایل اصلی تولید فلاکت است، چنانچه با نفی هرگونه تولید اقتصادی نگریسته شود، ممکن است بد تعبیر و تفسیر شود. این مورد درباره فرضیه دیگری که ناشی از تأکید قبلی است و در اینجا مطرح می‌کنم نیز صادق است. به موجب این فرضیه، نهادی که کاستی ایجاد می‌کند و خود مولد فلاکت است، نمی‌تواند در عین حال به ریشه‌کنی آن پردازد. این دو پیشنهاد ممکن است چنان بد درک شوند که در مقابل تنها تفکر حاکم قرار گیرند. همچنین پیش از دعوت از خواننده برای اظهارنظر در مورد فرضیه‌های بسط داده شده در فصل سوم، مایل‌م تصریح کنم که: نقطه نظرانی در فصل‌های بعدی خواهند آمد که سعی در روشن ساختن این نکته دارند که اقتصاد مولد مدرن، تا زمانی که اساساً به تولید حداکثر نیازها و منافع لازم برای گسترش خود وابسته باشد، با چنین کار ویژه‌ای^۱ بعید به نظر می‌رسد که بتواند در خدمت آرمان فقر قرار گیرد. بنابراین جامعه‌ای در خور چنین نامی، مسئولیت یافتن راه‌های جایگزین را بر عهده دارد که به اعضای خود اجازه دهد به گونه دیگری تولید کنند و چنانچه اعضای چنین جامعه‌ای تصمیم داشته باشند در این راستا گام نهند، باید بهره‌مند از آگاهی

۱- Fonction.

هوشیارانه و برخوردار از اخلاقی مبتنی بر ساده‌زیستی و همزیستی باشند و هیچ چیز بیانگر آن نیست که چنین کوششی آرمان‌گرایانه غیر ممکن تلقی شود.

«گاندی» یکی از پیشگامان اقتصاد مدرن جایگزین بود، همچنین نخستین کسی بود که میان خودکامگی سوداگران و اقتصادی واقعی در خدمت جمهوری جمعی آن‌گونه که او در چارچوب «سوادشی»^۱ تصور می‌کرد تمیز قائل شد.

از نظر او، این اقتصاد، در وهله نخست، در خدمت منافع جمعی است و هیچ تناسبی با خودکامگی که درصدد تأمین منافع شخصی گردانندگان آن باشد، ندارد (به عنوان مثال، هدفی جز صادرات کالای ساخته شده، توسط جامعه در مقابل پول ندارد).

به همین دلیل انتقاد از یک اقتصاد بهره‌وری-محور که تنها در خدمت منافع ماشینی است که نیاز و کمبود اجتماعی تولید می‌کند، نباید به مثابه حمله بر علیه هرگونه تولید اقتصادی محسوب شود، بلکه باید به مثابه فراخوانی برای تولید اقتصادی «سازگار» با جامعه تلقی شود، یعنی همان‌گونه که در جوامع پیش‌اقتصادی^۲ بوده است، در چنین شرایطی است که در نهایت می‌توان به جایگزین‌هایی مانند آنچه که گاندی در نظر داشت، اندیشید.

مایل نیستم این اثر را به پایان ببرم بی آنکه خطرات منطق دوگانه‌ای را که در حال حاضر گفتمان اقتصادی مسلط در بهره‌کشی کامل با اتکا به بنگاه‌های تخیلی را در سطح جهانی به اجرا در می‌آورد برجسته سازم. براساس این منطق، هیچ چیز آسیب رساننده‌تر به آرمان فقرا جز بسیج بر علیه رشد اقتصادی نیست. چرا که اثرات این رشد هرچه که باشد، تنها رشد اقتصادی است که ابزار لازم برای پایان بخشیدن به واپس ماندگی فقرا را در بردارد. بنابراین بازی آغاز شده است و آینده در جهانی سازی اقتصاد بازار است یا ... نیست!

امیدوارم سفر پیشنهادی در این کتاب بتواند، به سهم خود به خواننده نشان دهد که سیاه و سفید هرگز تنها رنگ‌های تاریخ نبوده‌اند، بلکه برعکس، جایگزین‌های فراوان این

۱- swadeshi واژه‌ای است هندی که توسط گاندی عمومیت یافت و عبارت است از اتحادیه (کنفدراسیون) مجمع روستاییان مستقل، که اقتصاد آن بر اساس نیازهای محلی شکوفا می‌شود.

رنگ‌های غایی است که زیبایی رنگین کمان را شکل می‌دهند. در حقیقت، تمامی جوامعی که در مقابل این منطق دوگانه سر تسلیم فرود آورده‌اند - چه جوامعی که از قطع ارتباط با الگوی (پارادایم) حاکم سرباز زده‌اند - و چه جوامعی که سعی دارند با هر قیمتی، حتی با توسل به خشونت با آن دوباره مخالفت کنند، که بهای این مخالفت را به دلیل نداشتن تخیل با خرد، بسیار گران پرداخته‌اند. بنابراین، حال زمان آن رسیده است که زنان و مردان خوش‌نیت، ماهیت این نوع جدید از بهره‌گیری (استثمار) را کاملاً روشن کنند. این امر، برخلاف آنچه که ظواهر نشان می‌دهد، از ضرورت بسیاری برخوردار است و لازم می‌آید که آنها امروزه در پدید آوردن جهانی زیرزمینی که زمینه مساعدی برای پیدایش آن وجود دارد، که پژوهش‌های فرعی حتی در خیال نیز به آن نیندیشیده‌اند، مشارکت کنند.

دستگاه‌های شکل‌دهنده‌ای که نیروهای بی‌رحم و فاسدی مروج آن هستند، ممکن است هنوز برای مدتی طولانی در دست سوداگران و منفعت‌طلبان مختلف باقی بماند. اما قدرت‌های دیگری، زاده خواهند شد و در ژرفای جوامع شکل خواهند گرفت. و این قدرت‌ها هستند که از این پس، مسئولیت ایجاد گفتمان و کردمانی (عملی) را دارند که در انتظار شکوفایی است. نخستین گام‌های اساسی از زمانی برداشته شده است که تعداد قابل توجهی از کشرگران اجتماعی پی برده‌اند به همان اندازه که می‌توانند کمبودهای اجتماعی تولید کنند، می‌توانند از تولید آن جلوگیری نمایند و یا آن را متوقف سازند. این مهره‌های آینده‌ای دیگر همچنان نشان داده‌اند که اقتصاد چیزی نیست جز «یکی» از دلایل بی‌شمار فلاکت انسان کنونی که حتی انحصار گسترش یا کاهش آن را نیز دارا نمی‌باشد. آنها در صدد آن‌اند که از این پس به گونه‌ای دیگر عمل یا تولید کنند تا بتوانند نظم امور را خواه به گونه‌ای انفرادی و یا گروهی تغییر دهند.

چشم‌امید به جعبه‌مدرن دوخته شده است که این فرضیه را مشروعیت می‌بخشد، و کافی است تنها به نیروهای خود تکیه کنند تا گزینه‌هایی که هنوز به عرصه تخیل راه نیافته است، بتواند وحشت ایجاد شده توسط زبان دوگانه و عملیات آن را در هم شکند. اینها افق‌هایی است که در نظر دارم برای خوانندگان روشن کنم.